

داعش از کجا تا کجا

داعش از کجا تا کجا

حسین رویوران

از زمان ظهور پدیده داعش، تحلیل‌های بسیاری درباره ریشه‌های این پدیده، بازیگران به وجود آورنده آن و نیز کارکرد این گروه ارائه شده است، ولی در همه این تحلیل‌ها، خلأهایی دیده می‌شود که جامعیت این تحلیل‌ها را مخدوش می‌سازد و برخی از پرسش‌ها را بدون پاسخ می‌گذارد. درباره داعش پرسش‌هایی مطرح است که به نوعی بر تناقض‌ها انگشت می‌گذارد، مانند اینکه چرا داعش علیرغم تطابق فکری در ابعاد تکفیری با سازمان القاعده، اما در ابعاد رفتاری و سیاسی و تعریف اولویت‌ها با آن تفاوت دارد؟ و شاید به همین علت داعش به عنوان نسل دوم القاعده معرفی می‌شود. چرا داعش دولت اسلامی را به جغرافیای عراق و سوریه محدود می‌کند، در حالی که تفکر اسلامی سنی دولت خلافت را برای همه امت و در همه سرزمین اسلامی می‌خواهد؟ به عبارت دیگر چرا دولت اسلامی در ترکیه یا عربستان سعودی از سوی این گروه مطرح نمی‌شود؟ و چرا علیرغم اتفاق نظر کامل ایران و ائتلاف بین‌المللی بر ضد داعش به رهبری آمریکا که در واقع نوعی تأکید بر مقوله ضرورت جنگ بر ضد این پدیده تکفیری و تروریستی است، اما این دو کشور حاضر به همکاری با یکدیگر نیستند و مقوله معروف "دشمن دشمن من، دوست من است" در اینجا مصداق پیدا نمی‌کند؟ اگر ادعای ایران و سوریه در اینکه غرب، ترکیه، عربستان سعودی و قطر در ایجاد داعش نقش داشتند، چرا غرب بر ضد داعش ائتلاف بین‌المللی راه اندازی کرده؟ و بالاخره اینکه ایران حملات هوایی روزانه جنگنده‌های آمریکایی، فرانسوی، انگلیسی، و کانادایی بر ضد داعش را چگونه تفسیر می‌کند؟ پاسخ دادن به همه این پرسش‌ها اهمیت بسیاری دارد، چرا که در بسیاری از تحلیل‌هایی که تا کنون ارائه شده است، نوعی تناقض دیده می‌شود که باید بر طرف گردد. بالاخره آمریکا با داعش یا ضد داعش است؟ و القاعده و داعش همگون یا متفاوت اند؟ و اینکه داعش یک جریان اسلامی امتی و انترناسیونالیستی است یا یک جریان سیاسی ناسیونالیستی و برای تحقق اهداف خاص سیاسی به وجود آمده است؟ برای پاسخ دادن به همه این پرسش‌ها، ابتدا باید تحولات محیطی

را بررسی کرد که در منطقه خاورمیانه یا غرب آسیا اتفاق افتاد و بازیگران دخیل را شناسایی کرد که طرف ها را به درپیش گرفتن رفتار کنونی وادار ساخته اند.

بیداری اسلامی ، تحولات فکری ، و وحدت اسلامی :

از زمان رحلت پیامبر اکرم (ص) تا کنون اختلاف اصلی مذاهب اسلامی مختلف در ابعاد اعتقادی عمدتاً محدود به تعریف حاکم در جامعه اسلامی است. شیعه با استناد به واقعه غدیر و ده ها احادیث متواتر، امامت را مطرح می کند و مدعی است که حاکم باید منصوب خداوند ، معصوم از خطا ، و عادل باید باشد در حالی که برادران اهل سنت با اتکا به آیه شورا و دهها حدیث دیگر نظریه "غلبه" را مطرح می سازند و مدعی اند که کسب قدرت از طریق بیعت یا شورای حل و عقد و یا حتی با زور شمشیر مشروعیت پدید می آورد و برای جلوگیری از دو دستگی، باید حاکم را پذیرفت و بر ضد آن اعتراض نکرد؛ هرچند ممکن است، مرتکب ظلم و فسق باشد. موج بیداری اسلامی از این لحاظ، نقطه عطف تاریخی به شمار آید که به این نوع نگاه در جوامع سنی پایان داد. شرکت گسترده تشکل ها و احزاب اسلامی در موج بیداری اسلامی و بر ضد رژیم های حاکم، نشان داد که يك تحول فکری در نگاه این گروه ها صورت گرفته است که منجر به چشم پوشی از تئوری غلبه و در پیش گرفتن رفتار جدید قیام بر ضد رژیم های استبدادی و ضد اسلامی است .

این رفتار جدید اسلامگرایان در ابعاد سیاسی ، تظاهرات چند صد هزار نفری جوانان را به میلیونی و مردمی تبدیل کرد و تضاد با رژیم های استبدادی و حامیان غربی آنها را بارور و نهادینه ساخت . آنچه مسلم است این حرکت فراگیر مردمی و این تحول بزرگ فکری، بسیاری از مرزهای موجود بین تفکر امامت شیعی و غلبه سنی را در چارچوب فقه سیاسی برداشت و زمینه های وحدت بیشتر مذاهب مختلف اسلامی را فراهم ساخت. این زمینه های وحدت امت برای غرب يك خطر بالقوه به شمار می آید ، چرا که غرب بر پایه اصل "تفرقه بیانداز و حکومت کن" پایه های سلطه خود را استوار کرده و این تحول جدید در خاورمیانه در تعارض کامل با این سیاست ها است . به همین علت غرب مترصد فرصتی بود تا شرایط وحدت در میان امت اسلامی را به شرایط واگرایی تبدیل کند و نظام سلطه خود را با شکل و شمایل جدیدی باز تولید کند.

القاعده و اولویت تضاد با غرب :

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال 1357، غرب در تلاش بود که ابتدا این حرکت انقلابی به ایران محدود گردد و بر جوامع شیعی منطقه تاثیرگذاری نداشته باشد و هم زمان در محیط سنی نیز باید

تعصبات مذهبی به گونه ای تقویت شود که از تاثیر پذیری از این حرکت اسلامی ضد غربی دور بماند. همچنین غرب همه راه های ممکن برای بازگرداندن ایران به اردوی همپیمانی با غرب به کار بست که جنگ تحمیلی، توطئه منافقین و کودتا ها در این راستا قابل تعریف اند. یکی از مهمترین تدبیرهای غرب برای جلوگیری از تاثیرگذاری انقلاب اسلامی بر جوامع سنی، ایجاد مراکز آموزش تعصب و نفرت دینی بود که تحت نام مدارس مذهبی تدریس فکر و هابی ایجاد گردید تا از این رهگذر، تفاوت های بین مذهبی برجسته گردد و همچون دیوار بی اعتمادی بین مذاهب نقش واگرایی ایفا کند. این ماموریت از سوی غرب به رژیم عربستان سعودی واگذار شد و این نظام با هزینه کردن درآمدهای نفتی خود این مهم را دنبال کرد .

ایجاد واحداث هزاران مدرسه دینی بر پایه تفکر وهابی در اکثر کشور های اسلامی به ویژه در پاکستان و آفریقا در اوایل دهه هشتاد میلادی یکی از نتایج این تصمیم به شمار می رود. اشغال افغانستان توسط شوروی سابق ، زمینه های بکارگیری این سرمایه گذاری و اغلب جوانان در حال آموزش را به عنوان سربازان گمنام غرب در جنگ سرد علیه شوروی در افغانستان فراهم ساخت. در این جنگ ، فرهنگ دینی و برخی آیات قرآن در نفی ولایت کافر بر جامعه اسلامی (لن يجعل ال... للکافرین علی المومنین سبیلا) مورد استفاده قرار گرفت و پدیده حضور هزاران عرب مسلمان در فرآیند جهاد در افغانستان شکل گرفت که بعدها به عنوان افغان های عرب شناخته شد. پس از حوادث افغانستان بسیاری از جوانان سیراب از اندیشه ضد سلطه به کشور های خود بازگشتند ، ولی در جریان حوادث اشغال کویت از سوی صدام حسین ، رئیس جمهور مقبور عراق ، این جوانان با مشاهده رفتارهای دوگانه رهبران شان دچار تضاد شدند. بسیاری از سران کشور های عربی به ویژه کشور های شیخ نشین خلیج فارس، پس از اشغال کویت، از غرب به ویژه آمریکا استمداد کردند و غرب در راس يك ائتلاف بین المللی کویت را آزاد کرد. برای بسیاری از این جوانان این پرسش مطرح بود که آیا نفی سلطه، فقط در مقابل شوروی مصداق دارد یا رفتار سلطه گرایانه که آمریکا انجام می دهد نیز از مصادیق آن به شمار می آید؟ استقرار نیرو های نظامی آمریکایی در اغلب کشور های عربی منطقه پس از آزاد سازی کویت و ساختن ده ها پایگاه هوایی و زمینی و دریایی در کویت، عربستان ، بحرین، قطر، امارات و عمان عملاً به استقلال نیم بند این کشور ها پایان داد و همه این کشور ها را تحت سلطه مستقیم آمریکا و غرب قرار داد و این شرایط موجب شد که افغان های عرب یکبار دیگر به افغانستان سفر کنند و سازمان القاعده را این بار برای مقابله با آمریکا به وجود آورند. به عبارت دیگر با توجه به شرایطی که در دهه نود اتفاق افتاد و غرب کشور های عضو شورای همکاری را اشغال نظامی کرد، تضاد القاعده عمدتاً متوجه آمریکا شد و در نتیجه سلطه طلبی آمریکا در منطقه، تضاد با غرب در اولویت القاعده قرار گرفت. یکی از مهم ترین نتایج این فرآیند حوادث تروریستی 11 سپتامبر در سال 2001 است که برج های دوقلو را هدف قرار داد. آمریکا در آغاز باور نمی کرد که افغان های عرب که دو دهه پیش با سرپرستی آمریکا بر ضد شوروی سازمان داده، هم اکنون در صدد جنگ با آنها برآمده و به ابزاری بر ضد آنها تبدیل شده است. ولی در نهایت آمریکا تصمیم خود را گرفت و دو سناریو برای از بین بردن القاعده طراحی کرد. سناریوی اول حمله نظامی به افغانستان و

سرنگونی حکومت طالبان (طلاب مدارس دینی سعودی) متحد طبیعی القاعده و از بین بردن زمینه های حمایتی این گروه تروریستی و سناریوی دوم این که: منتظر شرایطی باشد تا برای از بین بردن القاعده، سازمانی از جنس آن، ولی با کارکرد های متفاوت ایجاد کند و از طریق این رقیب جدید، این سازمان ضد غربی را به انزوای کامل ببرد.

ادامه جنگ بر ضد انقلاب اسلامی:

علیرغم کثرت تحولات در سطح منطقه در هزاره سوم میلادی، غرب همچنان فراموش نکرده بود که انقلاب اسلامی ایران دشمن اصلی آنها است و استمرار این تجربه موفق، خطر بزرگی برای منافع سلطه طلبانه غرب خواهد بود. آمریکا در سال های 2002 و 2003 با اشغال افغانستان و عراق سعی کرد در مرزهای شرقی و غربی ایران حضور نظامی و مستقیم یابد و تلاش داشت با سرنگونی رژیم های حاکم، نظام های جدیدی در این دو کشور ایجاد کند که استمرار نظام اسلامی در ایران را با چالش مواجه کند. آمریکا انتظار داشت مردم افغانستان و عراق از سربازان آمریکایی استقبال کنند، چرا که آنها را از شر نظام قرون وسطایی طالبان و رژیم خونخوار صدام نجات داده و از این رو آمریکا با همکاری این مردم می تواند انقلاب اسلامی ایران را از نزدیک با چالشی عظیم روبرو سازد. ولی پیش بینی آمریکا درست نبود و اشغالگران با مقاومت مردم در هردو کشور مواجه شدند. این شرایط تازه، آمریکا را وادار کرد که در سال 2011 از عراق خارج گردد و افغانستان را نیز به نیروهای پیمان ناتو تحویل دهد. این شکست نظامی و شکنج حجم نفوذ ایران را در سطح منطقه افزایش داد و ایران را متحد طبیعی هر دو ملت همسایه ساخت. آمریکا بدون خستگی این بار با در پیش گرفتن جنگ نرم بر ضد ایران و برقراری شدیدترین تحریم ها بر ضد آن به بهانه پرونده هسته ای، تلاش داشت آنچه که از طریق جنگ به دست نیآورده از طریق تحریم های اقتصادی عملی سازد؛ ولی این تلاش نیز نتوانست نظام اسلامی را به زانو در آورد و رفتار آن را تغییر دهد. از این رو آمریکا با باخت این راندها، در صدد بود تا با یک سناریوی جدید این شرایط را تغییر دهد و انقلاب اسلامی ایران را با چالش مواجه سازد.

سناریو سازی غرب و تلاش برای تغییر تضادها از طریق داعش:

همان طور که گفته شد جریان سلفی های تکفیری به ویژه سازمان القاعده و داعش، پدیده ی نو ظهوری است که در چند دهه اخیر در جهان اسلام ظهور پیدا کرده است و به صورت بازیگر فعال در صحنه سیاسی منطقه غرب آسیا و شمال و مرکز آفریقا نقش ایفا می کند. حادثه بروز اختلاف سیاسی به ویژه بر سر اولویت ها میان تشکل مادر یعنی القاعده با داعش پس از آغاز حوادث سوریه در سال 2011 و بسط سلطه داعش بر بخشهای غربی عراق و شرق سوریه، پرسش های اضافی بسیاری را در باره داعش مطرح کرد که متأسفانه به بخش وسیعی از آن ها تا کنون با دقت پاسخ داده نشده است. پدیده داعش چگونه به وجود

آمده است و چه بازیگرانی در به وجود آمدن آن نقش داشتند؟ و این پدیده با چه اهداف و کارکردی پدید آمده و با تشکل مادر به نام القاعده چه تفاوت هایی دارد؟ و اینکه چرا طرف هایی که دیروز از آن حمایت کردند هم اکنون در چارچوب ائتلاف نظامی بین المللی در صدد مبارزه با آن برآمدند؟

آنچه مسلم است اینکه غرب همانطور که گفته شد، در پیدایش القاعده در افغانستان با شعار ضرورت مبارزه با اشغال و سلطه گری اتحاد جماهیر شوروی بر این کشور، نقش داشته است و غرب با کمک عربستان سعودی و برخی شیخ نشین های خلیج فارس، جوانان پر شور کشورهای عربی با انگیزه های اسلامی را به صورت ابزاری در جنگ سرد بر ضد رقیب خود به کار گرفت، غافل از اینکه این پدیده به همان سرعت به علت ماهیت سلطه گری غرب بر اکثر کشورهای اسلامی، بر ضد آنان تبدیل خواهد شد. حادثه 11 سپتامبر بر ضد برج های دوقلو در نیویورک نشان داد که جریان تروریستی القاعده نوک پیکان را بر ضد آمریکا نشانه رفته و با انفجار های لندن و مادرید عملاً به تهدیدی جدی بر ضد غرب تبدیل شده است.

موج بیداری اسلامی که از تونس آغاز شد و کشورهای مصر، لیبی، یمن و بحرین را در بر گرفت، تهدید دیگری برای غرب بود، چرا که در این موج خیزش انقلابی، مردم بر ضد رژیم هایی قیام کردند که همگی با غرب همپیمان بودند. این تعارض جدید با حمله مردم به پا خاسته به سفارت خانه های اسرائیل و آمریکا ماهیت ضد استکباری خود را کاملاً آشکار کرد. همچنین فعال شدن اسلامگرایان در موج بیداری اسلامی، حجم تضاد با غرب را افزایش داد، چرا که در این موج بسیاری از تشکلهای و جریان های اسلامی از تئوری مذهبی غلبه چشم پوشی کردند. تا هنگام بیداری اسلامی، عمده اسلامگرایان سنی معتقد به ضرورت تبعیت از حاکم بودند و حتی جریانی مانند اخوان المسلمین در مصر علی رغم سرکوب نظام جمهوری ناصر بر ضد آنان از سال 1954، آن ها در سال های 1970 و 1981 با انور سادات و حسنی مبارک، رؤسای جمهور وقت مصر و وارثان ناصر، بیعت کردند. در این زمینه، عمر تلمسانی، مرشد وقت اخوان المسلمین، با اشاره به حدیث شریفی از پیامبر اکرم (ص): "من مات و لم تکن فی رقبته بیعه مات علی غیر دین الاسلام، هر کس بمیرد و بیعتی به الو الامر برگردن نداشته باشد، بر دین غیر اسلام می میرد" به این بیعت ها دست زد. ولی از هنگام آغاز بیداری اسلامی در سال 2011 ما شاهد مشارکت گسترده جریان های اسلامی در قیام بر ضد رژیم هایی بودیم که در گذشته با آنها بیعت شده بود و این پدیده در تونس، لیبی، مصر و یمن کاملاً فراگیر و مشهود بود و این شاخص نشان می دهد که تئوری غلبه و تبعیت از حاکم هرچند فاسق و یا ظالم باشد برای اسلامگرایان، پایان یافته و باور جدیدی جایگزین آن شده است. باز شدن عرصه اجتهاد در زمینه فقه سیاسی در مذاهب سنی تحت عنوان "فقه الواقع" و تلاش برای تعریف یک نظام اسلامی در چارچوب های مدنی و قرارداد های اجتماعی با عنوان "دولة مدنية ذات مرجعية اسلامية"، شرایط دیگری پدید آورد و تحولی از الگوی منحصر به نظام خلافت به الگوی دولت مدنی- اسلامی به شمار می آید. این تحول بر پایه مفهوم مقاصد الشریعة در فقه اهل سنت صورت گرفته است. به عبارتی دیگر،

اسلامگرایان می گویند اگر نظام خلافت در شرایط کنونی قابل تحقق نیست ، اصول سه گانه عدل، حکومت رشد یافته (الحکومة الرشیده) و اصل شورا (انتخابات) به عنوان حد اقل باید پیگیری گردد که این اهداف هم اکنون مبنای فعالیت بسیاری از احزاب سنی در جهان اسلام است. این تحول فکری يك نوع نزدیکی در باورها میان مذاهب مختلف شیعه و سنی ایجاد کرد ، چرا که در نتیجه این تحول پیروان اهل سنت مانند شیعه در پی حاکم صالحی بر آمدند که عادل باشد و بر پایه احکام اسلامی (فقیه) حکومت کند و با رأی مردم روی کار آید و در خدمت جامعه قرار گیرد.

این تحولات چهارگانه یعنی تضاد القاعده با غرب ، تضاد مردم با نظام های استبدادی و وابسته به غرب ، فراهم شدن زمینه و بستر وحدت مذهبی در جهان اسلام ، و استمرار حاکمیت نظام اسلامی ضد غربی در ایران ، منافع غرب را در منطقه به شدت تهدید می کرد و به همین علت غرب در تلاش بر آمد تا از این تضاد ها و بحران ها با طراحی سناریوی جدیدی خارج گردد و روابط سلطه گرانه خود با منطقه را به نحو جدیدی باز تولید کند.

آغاز پروژه بر اندازی بر ضد نظام حاکم در سوریه از سوی غرب در سال 2011 و با تبانی کامل با عوامل منطقه ای بویژه ترکیه، عربستان سعودی، قطر، اردن، و امارات متحد عربی ، راه حلی بود که غرب برای خروج از مجموعه این تعارض ها برنامه ریزی کرده بود. این سناریو از فضای بیداری اسلامی سوء استفاده کرده و با به اجرا گذاشتن سناریوی طرح بر اندازی در سوریه تلاش کرد تا شرایط سیاسی را نیز از شفافیت خارج سازد و صحنه را پیچیده کند. غرب با همکاری کامل رژیم های وابسته در منطقه با تولید نسل دوم القاعده با نام داعش و جبهه النصره در محیط سوریه و حمایت از آن ها ، ابتدا تلاش داشت تا رقیبی برای القاعده بتراشد که با تضادها و اهداف متفاوتی عمل کند. امریکا با ایجاد رقیب برای القاعده سعی کرد تضاد های این گروه را از تضاد با امریکا با تضادهای داخلی جایگزین کند و این علت پیدایش نسل جدید از سلفی های تکفیری با اهداف و تضاد های متفاوتی از تشکل مادر را ، آشکار می کند. همچنین غرب با اجرای این پروژه، سعی کرد فرایند بیداری اسلامی را تحت الشعاع قرار دهد و با وارد کردن بازیگر جدید به معادله به نام سلفی های تکفیری نسل دوم ، تضاد میان مردم و نظام های وابسته به غرب را به میان مردم کشاند و نا امنی گسترده در عراق، سوریه، لبنان، یمن، لیبی و شبه جزیره سیناء نتیجه این نوع برنامه ریزی غربی است. تاکید گروه های دوم القاعده با نام های داعش و جبهه النصره بر اولویت شیعه کشی و مبارزه با اقلیت های مذهبی و دینی نیز بخشی از این برنامه ریزی است ، تا تضاد های جدید ریشه در باورهای جامعه پیدا کند و جوامع منطقه را تا مدت زمان بسیار طولانی درگیر خود سازد. این تضاد مذهبی که در تاریخ سابقه چندانی ندارد و به ندرت تا این حد خونین بود، بخشی از سناریوی غربی- ترکی و ارتجاع عربی بود ، برای به اصطلاح از بین بردن زمینه ها و بسترهای جدید وحدت در جهان اسلام و نوعی تلاش برای مقابله با افزایش نفوذ نظام اسلامی ایران در سطح منطقه و جهان

اسلام است . همچنین غرب با این برنامه ریزی شیطانی تلاش داشت تا جبهه مقاومت را با چالش مواجه کند و آن را به طور کامل منفعل سازد .

آنچه مسلم است معادله سیاسی داعش در منطقه چند مجهولی و پیچیده است و بدون در نظر گرفتن وقایع میدانی، نمی توان آن را به دقت درک کرد . فهم نقش غرب در این معادله و تلاش آنها برای تغییر تضادها ، علت اصلی حمایت غرب از این گروه ها در سه یا چهار سال گذشته است که درک آن اهمیت بسیاری دارد . حمایت مستقیم رژیم صهیونیستی از این گروه ها از طریق درمان بیش از 1600 نفر از زخمی های تکفیری ها نیز شاهدهی بر تبانی این رژیم با این سناریوی غربی است . آنچه مسلم است سناریوی راه اندازی و حمایت از این گروه های تکفیری از طرف غرب با سقفی از توان و کارکرد معین تعریف شده بود که به علت پیوستن تعداد زیاد و بیش از حد تصور داوطلبان سرخورده و ناراضی در سطح منطقه به آن ها ، به قدرتی جدی و غیر قابل کنترل تبدیل شدند و ناگهان منافع هم پیمانان غرب در منطقه را تهدید کردند که غرب با بروز این شرایط غیر مترقبه جدید، ناگزیر بود تا نقشه را تغییر دهد و با تشکیل ائتلاف بین المللی بر ضد داعش، ژست ضد تروریستی بگیرد . غرب از این گروه ها خواسته بود، نظام در سوریه را سرنگون کنند؛ ولی آنها تهدیدی برای عراق ، اقلیم کردستان، عربستان سعودی ، واردن شدند و این شرایط جدید، برای غرب قابل تحمل نبود و به همین علت غرب، ائتلاف بین المللی بر ضد داعش را ابزاری قرار داد تا به گفته «اوباما» آن ها را مهار کند و با فشار نظامی این فرزند عاق را به اطاعت وادارد تا همچنان تحت کنترل باقی بماند و تنها در چارچوب نقش تعریف شده از سوی اربابان فعالیت کند. علت اصلی اختلاف نظر ایران با غرب در جنگ بر ضد داعش به این سوابق بر می گردد و ایران نمی تواند با کسانی همکاری کند که تا دیروز حامی داعش بوده و امروز با تغییر رفتار، در صدد مدیریت حوادث اند و نه از بین بردن گروه های تروریستی.